

ظهور و افول پارسیان اسماعیلی مسلک آذربایجان در قرن ششم هجری

سید مسعود شاهمرادی^۱

چکیده: «پارسیان» گروهی از مردم آذربایجان بودند که در آغاز تأسیس دولت نزاریه در ایران، در اواخر قرن پنجم و اوایل قرن ششم هجری به آنان پیوستند و به کیش اسماعیلیه نزاری گرویدند، اما پس از مدتی روابط میان آنان و نزاریان الموت دچار تنش شد که در نهایت به سرکوبی پارسیان توسط نزاریان الموت انجامید. این مقاله با استفاده از روش توصیفی-تحلیلی مبتنی بر مطالعات کتابخانه‌ای، به دنبال تبیین این مسئله است که هویت و عقاید گروه موسوم به «پارسیان آذربایجان» در قرن ششم هجری چه بوده است؟ فرض این است که پارسیان گروهی از مردم آذربایجان بودند که وابستگی خویش نسبت به افکار و اندیشه‌های ملی ایرانی را حفظ کرده و تحت تأثیر برخی عقاید غالیان شیعی نیز قرار گرفته بودند و نسبت به جریان‌های مخالف دستگاه خلافت عباسی همدلی نشان می‌دادند. آنان همزمان با ظهور دولت اسماعیلیان نزاری ایران، به کیش اسماعیلیه نزاری گرویدند، اما به سبب اختلافات عقیدتی و رقابت‌های ناشی از قدرت طلبی، روابط آنان با اسماعیلیان نزاری به تیرگی انجامید.

واژه‌های کلیدی: اسماعیلیه، نزاریه، پارسیان، آذربایجان، ایران، تشیع

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

۱. استادیار گروه معارف اسلامی دانشگاه علوم پزشکی زنجان؛ S.m.shahmoradi@gmail.com

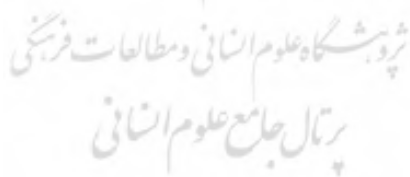
تاریخ دریافت: ۹۷/۰۴/۱۹ تاریخ پذیرش: ۹۷/۰۹/۰۴

The Rise and Fall of Esmaili Parsian in Azerbaijan during the Sixth Century (AH)

Seyyed Massood Shahmoradi¹

Abstract: Parsian was a group of Azerbaijani people who, at the outset of establishing Nezarieh government in Iran, joined them in late 5th century and early 6th century and were attracted by Nazari Esmailieh ideology, however, their relations with Alamout Nazaraiaans endured tension and finally, Parsians were eliminated by Alamout Nazaraiaans. Using descriptive – analytical technique based on library studies, the present paper is aimed at clarifying that what was the identity and beliefs of so-called Azerbaijani Parsian in the sixth century? It is assumed that Parsians were a group of Azerbaijani people who retained their dependency from Iranian national thoughts and opinions, and were also influenced by Shiite beliefs and showed their empathy with movements opposite to Abbassi Caliphate. Simultaneous to the rise of Nazari Esmailian government in Iran, they were attracted by Nazari Esmailieh ideology, however, their relations with Nazari Esmailian collapsed due to their convictional conflicts and power seeking competitions.

Keywords: Esmailieh Nazarieh, Parsian, Azerbaijan, Iran, Shiite



1 Assistant Professor, Islamic Sciences department, Zanjan University of Medical Sciences
S.m.shahmoradi@gmail.com

مقدمه

رشیدالدین فضل‌الله همدانی در جامع‌التواریخ گزارشی از گروه موسوم به «پارسیان» ارائه داده است که در آذربایجان زندگی می‌کرده‌اند. آنان در قرن ششم و همزمان با شروع حکومت اسماعیلیان نزاری ایران به مرکزیت الموت، به کیش اسماعیلیه نزاری گرویدند، اما در زمان جانشینان حسن صباح روابط میان نزاریان و پارسیان دچار تنش شد که به سرکوبی پارسیان توسط نزاریان الموت منجر شد. همدانی در توصیف خویش از پارسیان، از وابستگی آنان به مزدکیان و مانویان سخن گفته و همچنین از وجود برخی عقاید، نظیر اندیشه «حلول»، «تناسخ» و «الحاد و اباحی‌گری» که جزو ویژگی‌های عمومی غالیان قلمداد می‌شده، در میان پارسیان خبر داده است. مؤلف پژوهش حاضر با استفاده از روش توصیفی-تحلیلی مبتنی بر مطالعات کتابخانه‌ای، در پی بررسی این مسئله است که ظهور و افول و همچنین هویت و عقاید پارسیان آذربایجان در قرن ششم هجری چگونه بوده است؟ فرضیه این مقاله بر این مبنا استوار است که پارسیان آذربایجان همزمان با ظهور دولت اسماعیلیان نزاری ایران، به کیش اسماعیلیه نزاری گرویدند، اما به سبب اختلافات عقیدتی و مهم‌تر از آن، رقابت‌های ناشی از قدرت‌طلبی، روابط آنان به تشنج گرایید که به سرکوبی پارسیان از سوی نزاریان منجر شد. در مورد هویت و عقاید پارسیان آذربایجان نیز این فرضیه مطرح شده است که افکار و عقاید آنان از دو منبع «اندیشه‌های ملی ایرانی» یا «اندیشه‌های ایران باستانی» و همچنین برخی اندیشه‌های «غالیان شیعی» سرچشمه می‌گرفته است.

در مورد پیشینه تحقیق باید گفت بررسی سرگذشت پارسیان آذربایجان توجه مورخان و محققان را چندان که باید جلب نکرده است. رشیدالدین فضل‌الله همدانی گزارش نسبتاً مفصلی را درباره پیشینه و سرگذشت پارسیان در جامع‌التواریخ آورده است، اما به سبب نگرش منفی او به پارسیان و اسماعیلیان، باید گزارش‌های او را با احتیاط مورد استفاده قرار داد. برخی از محققان معاصر نظیر «هاجسن» و «مادلونگ» نیز بر مبنای روایت همدانی فرضیاتی در مورد احوال پارسیان مطرح کرده‌اند. هاجسن در کتاب فرقه اسماعیلیه از این احتمال سخن به میان آورده است که شاید پارسیان فرقه‌ای از اسماعیلیان بوده‌اند که به سبب جدایی نزاریان از فاطمیان مصر، از پذیرش مشروعیت نزاریان خودداری کرده‌اند. مادلونگ نیز در کتاب فرقه‌های اسلامی این احتمال را مطرح ساخته است که به سبب اینکه پارسیان

در آذربایجان زندگی می‌کردند، از بازماندگان خرم‌دینان بوده‌اند. در کتاب تاریخ سیاسی، فرهنگی و اجتماعی تشیع در آذربایجان (از آغاز تا طلوع دولت صفوی) نوشته سید مسعود شاهرمدی و اصغر منتظرالقائم گزارشی از ظهور و افول پارسیان ارائه شده است. مؤلف مقاله «فرهنگ مراغیان ساکن در رودبار الموت» به بیان ویژگی‌های فرهنگی مراغیان رودبار در روزگار معاصر پرداخته است، اما می‌توان با واکاوی سرگذشت و عقاید پارسیان آذربایجان تصویر روشن‌تری از حیات آنان ارائه داد و هویت و عقاید آنان را به گونه‌ای واضح‌تر بیان کرد که این مقاله نیز در پی آن است.

ظهور و افول پارسیان

گزارش نسبتاً کاملی از چگونگی ظهور، عقاید و سرکوبی پارسیان توسط رشیدالدین فضل‌الله همدانی در جامع‌التواریخ آمده است. زمینه تاریخی این گزارش همزمان با دوران حسن صباح (۴۸۳-۵۱۸ق) و دو جانشین بعدی او، کیا بزرگ امید (۵۱۸-۵۳۲ق) و محمدبن بزرگ امید (۵۳۲-۵۵۷ق) است.

همدانی در آغاز گزارش خود درباره پارسیان می‌نویسد آنان «قومی مزدکیان» بودند «که از چند گاه باز اسمعیلی شده بودند، اما بر طریقه مذهب خود دعوت پوشیده می‌کردند و خود را پارسیان می‌خوانند» (همدانی، ۱۳۸۷: ۱۴۷). او سپس یادآور می‌شود که: «واضع مذهب ایشان مانی بوده است» و به‌طور مختصر از چگونگی ظهور و سرکوبی او سخن می‌گوید و در ادامه، مزدک را نیز از زمره آنان به شمار می‌آورد و از احوالات او سخن می‌گوید (همدانی، ۱۳۸۷: ۱۴۷). همدانی در ادامه می‌نویسد منظور او از بیان سرگذشت مانی و مزدک آن است که: «مانویان آن دین باز پوشیدند، تا زمانی که مسلمانی ظاهر شد. مزدکیان تظاهر خود به مسلمانی و شیعی نسبت کردند و هم بر سر مذهب خویش می‌بودند. تا چون مولانا علی علیه‌السلام انتقال کرد، کار حسن و حسین با امت جدشان بر آن جمله بود که معروف است و محمدبن حنفیه باقی بود. گفتند او امام است و بعد از او ابومسلم. و گفتند پس از او، او را دخترزاده‌ای بود مطهر نام، او امام بود، به روم شد. غرض آنکه هرگاه این ملعونان دیده‌اند که اهل ملتی و مذهبی را غلبه و شوکت است، به ظاهر آن مذهب گرفته‌اند و مذهب خویش پوشیده داشته‌الی یومنا هذا» (همدانی، ۱۳۸۷: ۱۴۸).

به روایت جامع‌التواریخ، این گروه به گونه‌ای اسمی کیش اسماعیلی را پذیرفته بودند که

شیوهٔ مرسوم آنها بوده است؛ زیرا هرگاه کیش یا نظریه‌ای مذهبی سیطره می‌یافته، آنها به ظاهر مدعی پشتیبانی از آن می‌شده‌اند و در آن حال عقیدهٔ خود را کتمان می‌کردند: «این پارسیان چون دیدند که اسماعیلیان را ظهوری و قوتی هست، بر عادت آبای خویش گفتند که این مذهب حق است ما قبول کردیم» (همدانی، ۱۳۸۷: ۱۴۸). حسن صباح، دهخدا کیخسرو را که پیشتر جزء آنان بود، نزد پارسیان فرستاد تا کیش اسماعیلی را به آنان بیاموزد. پس از مرگ کیخسرو، در محرم سال ۵۱۳ ه‍.ق پسرانش ابوالعلاء و یوسف به جای پدر رهبر این گروه شدند، اما «در طلب مال و جاه، اعتقاد خویش فراموش کردند» به گونه‌ای که «حکم قائدی را مخالفت دعوت سیدنا کردند». حسن صباح آنها را پند و هشدار داد که سودی نبخشید (همدانی، ۱۳۸۷: ۱۴۸).

پس از مرگ حسن صباح در ۵۱۸ ه‍.ق، بافنده‌ای به نام «بدیل» در میان پارسیان آذربایجان ظاهر شد و به آنها گفت که حقیقت نزد پارسیان است و اسماعیلیان مردمانی‌اند که به ظاهر مذهب چسبیده‌اند. حقیقت باطنی این است که ابوالعلاء و یوسف اینک در مقام محمد(ص) و علی(ع) هستند و محمد و علی و سلمان هر سه اله‌اند. فریضه‌های شریعت تنها برای کسانی است که به ظاهر مذهب اعتقاد دارند. بنابراین باید ترک نماز و روزه کرد. براساس روایت همدانی: «گفته که بوالعلاء را همه حرامی حلالی است و زنان خود آب خانه‌ای‌اند که هر تشنه‌ای باز خورد، و مهر و عقد چه باشد، و دختران بر پدر و برادر حلال‌اند. بر جمله تمامت محرمات را حلال داشتند و گفتند: دوزخ و بهشت اینجاست، دیگر نیست. و هر که بوالعلاء و یوسف را خدای داند، از روی تناسخ به صورت مردی باز آید و به عکس این چون بمیرند به صورت سبع باز آیند» (همدانی، ۱۳۸۷: ۱۴۹).

از دیگر اعتقادات این گروه، عدم آزار جانوران و گیاهان بود «تا بدان حد که میخی نشاید به زمین فرو کوفتن که زمین را از آن رنج رسد». آنان قائل به ممنوعیت چندهمسری و طلاق و خریدن بنده بودند و همچنین معتقد بودند که «پنج گناه است که هر که از اینها یکی بکند، هرگز از دوزخ رستگاری نیابد»: خون‌ریزی به ناحق، داشتن دو زن در یک زمان، وصلت کردن با مخالف و به جوارح و زبان مردم را آزدن (همدانی، ۱۳۸۷: ۱۴۹-۱۵۰). در گزارش همدانی برخلاف گفتهٔ پیشین او، تنها از چهار گناه سخن رفته است. همدانی معتقد است پیروان این فرقه، بازگشت به سرای دیگر و رستاخیز و رویدادهای پس از آن را در پرتو نظریهٔ خود درباره تناسخ تفسیر می‌کردند. این گروه بر این باور بودند که پادشاهان ایران

(فرس) امام بوده‌اند و امامت از آنان به محمد(ص) و علی(ع) و محمدبن حنفیه و ابراهیم بن محمد عباسی و ابومسلم و مطهر رسیده است (همدانی، ۱۳۸۷: ۱۵۰). هنگامی که این عقاید از سوی پارسیان ابراز شد، اسماعیلیان برخی از این افراد از جمله ابوالعلاء و یوسف را دستگیر کردند و آنها را با شکنجه به اعتراف وا داشتند و در ۵۳۷ق آن دو را کشتند و قتل پیروان آنها هم تا یک سال ادامه یافت (همدانی، ۱۳۸۷: ۱۴۹؛ برای اطلاعات بیشتر در مورد ظهور و سرکوبی پارسیان همچنین (ر.ک: مادلونگ، ۱۳۸۱: ۲۹-۳۱).

هویت و عقاید پارسیان

ماهیت و عقاید این گروه از اسماعیلیان چندان مورد توجه محققان تاریخ اسماعیلیه قرار نگرفته است و تنها معدودی از محققان به صورت کلی اشاراتی در این زمینه داشته‌اند. هاجسن می‌نویسد روشن نیست که این مردم به حقیقت یک فرقه خارجی بودند که حسن صباح برای به کیش نزاری درآوردن آنان کوشید، یا اینکه یک فرقه اسماعیلی بودند که از قبول پیشوایی حسن صباح در هنگام انشقاق از فاطمیان به خاطر نزار امتناع ورزیدند و خود یک فرقه ضد نزاری به وجود آوردند (هاجسن، ۱۳۸۷: ۹۳-۹۴). مادلونگ نیز استفاده از عنوان اسماعیلیان ملحد در مورد پارسیان را با توجه به بنیادهای عقیدتی خاصی که به این گروه نسبت داده‌اند، درست نمی‌داند (مادلونگ، ۱۳۸۱: پانوشت ص ۲۹). او معتقد است کاربرد نام پارسی (پارسیان) از سوی فرقه نزار بحث، بازتاب دهنده وابستگی آنها به مذهب و سنت‌های ملی ایران بوده است. او احتمال قوی می‌دهد با توجه به اینکه پیروان این فرقه در آذربایجان زندگی می‌کردند و یا از آنجا برخاسته بودند، از باقیمانده‌گان پیروان خرمی بابک بوده‌اند. از دیدگاه او، توصیفی که از مذهب آنها شده، با بیشتر آگاهی‌هایی که درباره خرمیان در سایر مآخذ آمده، مطابقت دارد (مادلونگ، ۱۳۸۱: ۳۱-۳۰).

پیش از بررسی منشأ هویتی و عقیدتی پارسیان، اشاره به سابقه دعوت اسماعیلیه در آذربایجان که محل ظهور و فعالیت این گروه بوده است، ضروری می‌نماید؛ زیرا فارغ از پیشینه هویتی و عقیدتی پارسیان، این گروه در این مقطع زمانی با دعوت اسماعیلیه مواجه شده و به آنها گرویده بودند. مطابق برخی نقل‌ها، دعوت اسماعیلی از قرن سوم هجری در آذربایجان رواج داشته است (ر.ک: حسین، [بی‌تا]: ۱۵۵؛ تامر، ۱۳۷۷: ۳۷). در اواخر همین قرن و در اوایل قرن چهارم هجری گزارش‌هایی مبنی بر رواج تشیع اسماعیلی در آذربایجان

تحت حاکمیت ساجیان^۱ وجود دارد (تامر، ۱۳۷۷: ۱۴۴). در اواخر این دوران، «ابوحاتم رازی» داعی معروف اسماعیلی نیز مدتی در آذربایجان به سر برده است (دفتری، ۱۳۷۶: ۱۹۵، ۱۴۳؛ شترن، ۱۳۴۵: ۴۲).

در ادامه این روند، حکومت اسماعیلی مسلک «آلمسافر» در قرن چهارم هجری آذربایجان را تحت سلطه خود درآورد (ابن اثیر، ۱۳۸۵: ۳۸۶/۸-۳۸۷؛ ابن مسکویه، ۱۳۷۶: ۶۰/۶ به بعد؛ دفتری، ۱۳۷۶: ۱۵۴، ۱۹۵). آل مسافر پیرو گونه قرمطی مذهب اسماعیلی بودند و تحت حکومت آنان، مذهب اسماعیلیه قرمطی در آذربایجان تبلیغ می شد (شترن، ۱۳۴۵: ۵۸-۵۹؛ دفتری، ۱۳۷۶: ۱۹۵-۱۹۶). ابن حوقل نیز که از آذربایجان در حوالی سال ۳۴۴ق. دیدار کرده، ضمن اشاره به عده زیاد اسماعیلیان در آذربایجان، می نویسد: «و کثیر من الباطنیه البقلیه فیهم» (ابن حوقل، ۱۹۳۸: ۳۴۹/۲). «بقلیه» نام طائفه‌ای از قرامطه است (ر.ک: خمینی، ۱۳۹۰: ۲۹۵/۱). بدین گونه ملاحظه می شود که دعوت اسماعیلیه از مدت ها پیش در آذربایجان وجود داشته و در این مقطع زمانی گروه موسوم به «پارسیان» را نیز جذب خود کرده بود.

با بررسی گزارش همدانی در جامع/تواریخ می توان گفت منشأ هویتی و عقیدتی پارسیان آذربایجان پیش از پیوستن به دعوت اسماعیلیه، به طور خاص از دو اندیشه تأثیر پذیرفته است. این دو تفکر را می توان ذیل عناوین «اندیشه های ایران باستانی» و گونه ای خاص از اندیشه های مذهبی که متأثر از «تشیع» بوده است، طبقه بندی کرد. البته باید خاطر نشان کرد که این گونه تفکرات شیعی، خارج از حیطه عقاید تشیع اسماعیلی (و حتی تشیع امامی و زیدی) قرار داشته و می توان آن را الهام یافته از «تشیع غالبانه» دانست. با این حال، اندیشه های ایران باستانی و تفکرات الهام یافته از تشیع غالبانه این گروه، در اواخر قرن پنجم و اوایل قرن ششم با دعوت تشیع اسماعیلیه نزاری مواجه شد و به آن اقبال نشان داد، اما امکان سازش کامل و دائمی با عقاید اسماعیلیان نزاری ایران در دوره الموت را نیافت؛ به گونه ای که در نهایت روابط این دو گروه به تضاد و رویارویی انجامید و از آنجایی که اسماعیلیان نزاری الموت دارای نیرو و توان بیشتری بودند، به سرکوبی آنان پرداختند؛ زیرا همان گونه که هاجسن اشاره کرده است، نزاریان با موقعیتی که از لحاظ قدرت به دست آورده بودند، به یک توافق داخلی بسیار

1. بنی ساج حکمرانان آذربایجان از اواخر قرن سوم تا اوایل قرن چهارم هجری بودند.

کاملی احتیاج داشتند که به مذاق تمام کسانی که فریفته کیش آنها می‌شدند سازگار آید. آنان که خود را موافق می‌ساختند، پاداش عمل خود را می‌دیدند؛ زیرا در وضع موجود، قدرت، شرط اساسی زنده ماندن بود و هر گروهی که تنها می‌ماند، بدون شک نابود می‌شد (هاجسن، ۱۳۸۷: ۹۳-۹۴).

اندیشه‌های ایران باستانی

اولین نکته‌ای که در بررسی ماهیت عقیدتی پارسیان آذربایجان نمود بیشتری دارد، حضور عناصری از تفکرات مربوط به ایران پیش از اسلام در مبانی فکری آنهاست. این امر بازتاب دهنده وابستگی پارسیان به سنت‌های ملی ایران به‌طور عام و برخی اندیشه‌های ایران باستانی به‌طور خاص است. در وهله اول نام این گروه یعنی «پارسیان» نشان دهنده این نکته است؛ زیرا آنان خود را «پارسیان» می‌خواندند (همدانی، ۱۳۸۷: ۱۴۷). پارسیان جمع «پارسی» است. این واژه از «پارسیگ» پهلوی گرفته شده و به معنای اهل پارس (ایران) است (مکنزی، ۱۳۷۳: ذیل واژه).

نقل شده است که «حال تبراً و تولای ایشان (یعنی پارسیان) آن است که پادشاهان فرس (یعنی پادشاهان ایران باستان) ائمه‌اند» (همدانی، ۱۳۸۷: ۱۵۰). این نقل اشاره‌ای صریح به میزان وابستگی و علاقه پارسیان به سنت‌های ملی ایرانی است.

نکته دیگری که نشانگر ارتباط پارسیان با اندیشه‌های ایران باستان است، اشاره‌های جامع‌التواریخ به وابستگی فکری و عقیدتی آنان به برخی ادیان ایران پیش از اسلام نظیر مانویت و آیین مزدکی است. اشاره همدانی به اینکه «واضع مذهب ایشان مانی بوده» و «به روزگار قباد، پدر نوشروان عادل، از زمره ایشان، مزدک آن دین ظاهر کرد» (همدانی، ۱۳۸۷: ۱۴۷)، از این جمله‌اند. همدانی می‌نویسد: «مقصود ما از این قصه (یعنی سرگذشت پارسیان) آن است که مانویان آن دین باز پوشیدند تا زمانی که مسلمانی ظاهر شد. مزدکیان تظاهر خود به مسلمانی و شیعی نسبت کردند و هم بر سر مذهب خویش می‌بودند» (همدانی، ۱۳۸۷: ۱۴۸). درواقع، همدانی معتقد است پارسیان از باقیمانندگان مانویان و مزدکیان (که شاخه‌ای از مانویان محسوب می‌شوند) بودند که پس از ظهور اسلام، با تظاهر به اسلام شیعی، به حیات خود ادامه داده‌اند.

در این میان، دو نکته حائز توجه است. نکته اول تشابه اعتقادات پارسیان در این زمینه با

خرم‌دینانی است که نظیر پارسیان از آذربایجان برخاسته بودند و یا در آنجا زندگی می‌کردند. این نکته مورد اشارهٔ مادلونگ نیز قرار گرفته است. او معتقد است توصیفی که از پارسیان شده، با بیشتر آگاهی‌هایی که دربارهٔ خرم‌دینان در سایر مآخذ آمده، مطابقت دارد (مادلونگ، ۱۳۸۱: ۳۰-۳۱).

خرم‌دینان فعالان جنبشی ایرانی در اواخر سده دوم و اوایل سده سوم هجری بودند. اطلاعات دربارهٔ باورها و عقاید خرم‌دینان - که جنبش آنان در دورهٔ بابک خرم‌دین بر ضد خلافت عباسی، به مدت بیش از بیست سال در آذربایجان و مناطق اطراف آن به اوج خود رسید - به درستی به روزگار بعدی منتقل نشده است. بابک خرم‌دین در ۲۰۰ق، در روزگار خلافت مأمون در آذربایجان سر به شورش برداشت و مهم‌ترین و نیرومندترین قیام خرم‌دینان را سامان داد. از مجموع نشانه‌ها چنین به نظر می‌رسد که جنبش خرمیه بیشتر ماهیت سیاسی داشته و سرچشمه‌های ظهور آن را باید در شرایط خاص اجتماعی و سیاست‌های خلافت در آن ناحیه جست‌وجو کرد (بهرامیان، [بی‌تا]: ۲۲/۳۲۶). «خرم‌دین» ترکیبی فارسی است (نظیر کلمهٔ پارسیان که واژه‌ای فارسی است) که پیروان این گروه بر خود نهاده بودند. بیشتر مؤلفان و محققان خرمیه را بسان پارسیان از بازماندگان پیروان مزدک و در شمار فرقه‌های مزدکی دانسته‌اند. نویسندهٔ *مجم‌التواریخ* اصل خرم‌دینان را به روشنی به مزدک رسانده است (*مجم‌التواریخ و القصص*، [بی‌تا]: ۳۵۴-۳۵۳؛ همچنین ر. ک: بغدادی، ۱۴۰۸: ۲۵۱، ۲۶۸؛ صدیقی، ۱۳۷۲: ۲۵۶؛ Yarshater, 1983: 1004؛ بهرامیان، [بی‌تا]: ۲۲/۳۲۸).

می‌دانیم که برخی از شخصیت‌های محوری دو جماعت پارسیان و خرم‌دینان مشترک‌اند که مهم‌ترین آنها «ابومسلم خراسانی» است. همدانی در گزارش عقاید پارسیان و آنجا که با دیدهٔ انکار به عقاید آنان می‌نگرد، می‌نویسد: «و اما حال تبرا و تولای ایشان (پارسیان) آن است که پادشاهان فرس ائمه‌اند و در عهد محمد و علی فراوان خون‌ها ریخته شده است و بعد مخالفت در غایت بوده، هر دو یکی است و راست گوی چون باشند. و به تقدیر آنکه محمد حنفیه پسر مولانا علی علیه السلام بود، با وجود حسن و حسین امام چگونه باشد. و لئن سلمنا که او امام بودی از او به ابراهیم بن محمد عباسی چگونه افتاد و از ابراهیم با ابومسلم محال‌تر و بعد از ابومسلم با مطهر افتاد» (همدانی، ۱۳۸۷: ۱۵۰). ابومسلم خراسانی همچنان که در میان پارسیان شخصیتی مورد احترام بود و منزلتی بالا داشت، در بین خرم‌دینان نیز شخصیتی محوری محسوب می‌شد. به نوشتهٔ مسعودی، وقتی خبر کشته شدن ابومسلم به خراسان

رسید، خرم‌دینان برآشتند. اینان گروهی بودند که «مسلمیه» نام داشتند و قائل به امامت ابومسلم بودند (مسعودی، ۱۳۷۴: ۲/۲۹۷). اشعری قمی نیز می‌نویسد: فرقه خرمیه منشأ فرقه ابومسلمیه است (اشعری قمی، ۱۳۸۷: ۱۳۴).

علاوه بر این موارد، در قیام بابک خرم‌دین نیز می‌توان دل‌بستگی خرمیان به ارزش‌های ایران پیش از اسلام را مشاهده کرد؛ امری که نزد پارسیان نیز دیده می‌شود و در جامع‌التواریخ به روشنی به آن اشاره شده است. در واقع، شورش بابک خرم‌دین مظهر یکی از تندترین اعتقادات شعوبی بود. بابک و پیروان او دشمن سرسخت اعراب بودند و در میان آنها کینه‌توزی و آرای ضد عربی وجود داشت (صدیقی، ۱۳۷۲: ۳۱۶). نکته دیگری که در رابطه با مشترکات پارسیان آذربایجان و خرم‌دینان نباید از نظر دور داشت، این است که در برخی گزارش‌ها به ارتباط‌های میان این دو گروه و برخی جریان‌های شیعی اشاره شده است. صرف نظر از اینکه در برخی مآخذ کوشیده‌اند به‌طور کلی میان جنبش‌های باطنی و خرمیه ارتباط برقرار کنند (ر.ک: نظام‌الملک، ۱۳۴۷: ۳۱۲؛ بهرامیان، [بی‌تا]: ۳۲۹/۲۲). آنچه در این مورد جلب توجه می‌نماید، ربطی است که میان خرمیان و پارسیان با برخی گروه‌های غالی شیعه دیده شده است. نوبختی درباره خرم‌دینان گفته است گرافه‌گویی (غلو) با آنان آغاز شده است. او همچنین به ارتباط میان خرم‌دینان و کیسانیه اشاره کرده است (نوبختی، ۱۳۸۶: ۳۷). بعدها فضل‌الله بن روزبهان خنجی (متوفای ۹۲۷ق) نیز بیان کرده است که در نیمه دوم سده نهم، خلقی بی‌شمار از روم و طالش و سیاه‌کوه در مذهب اباحه بودند و قواعد شریعت خرم‌دینان بابکی را داشتند (خنجی، ۱۳۸۲: ۲۶۷). اینان در واقع همان قزلباشان صفوی بودند که در این زمان به تشیع از گونه غالی آن گرویده بودند.^۱ در مورد پارسیان آذربایجان نیز مدارکی از رواج برخی اندیشه‌های غالیانه شیعی در میان آنها وجود دارد که در ادامه به آن خواهیم پرداخت.

نشانه‌های تشیع غالیانه در میان پارسیان

در مبانی عقیدتی پارسیان آذربایجان که در اواخر قرن پنجم و اوایل قرن ششم به‌طور رسمی

۱ طی نیمه آخر قرن نهم، رهبر صفویه در تبلیغات این طریقت صرفاً نماینده امام غایب نبود، بلکه خود امام غایب بود و حتی رهبر صفویه را تا آنجا می‌رساندند که دعا می‌کردند خداوند در او حلول کرده است. به نظر سیوری، ریشه این گونه عقاید غالیانه به قرن هفتم برمی‌گردد که انواع بسیاری از فرق افراطی شیعی در آناتولی و غرب ایران رشد کردند (ر.ک: سیوری، ۱۳۸۷: ۲۲-۲۳). گولپینارلی نیز فرقه «قزلباش» را «وابسته به یکی از طریقت‌های غلات منسوب به مذهب تشیع» معرفی می‌کند (گولپینارلی، ۱۳۶۶: ۱۶۹).

به تشیع اسماعیلی گرویده بودند، نشانه‌های روشنی از برخی اندیشه‌های غالبان شیعی دیده می‌شود. واژه «غلو» به معنی زیاده‌انگاری است و هنگامی که این واژه در مباحث فرقه‌شناختی مطرح می‌شود، به زیاده‌انگاری نسبت به افراد نظر دارد. در کاربرد اصطلاحی، مقصود از «غالبان» آن کسانی‌اند که درباره‌ی امامان خود از اندازه فراتر رفتند و آنان را از حدود آفریدگانی الهی فراتر بردند و درباره‌ی آنان به احکامی که ویژه خداست گراییدند (شهرستانی، ۱۳۷۳: ۲۳۱/۱؛ ابن‌خلدون، ۱۳۷۵: ۳۷۹/۱-۳۸۰؛ برای اطلاع بیشتر در مورد واژه «غلو» در لغت و اصطلاح ر.ک: صابری، ۱۳۸۴: ۲/۲۵۹-۲۶۰).

در منابع فرقه‌شناختی غیرشیعی، گرایش عمومی به قلمداد کردن غالبان و پدیده‌ی غلو به عنوان یکی از لوازم یا پیامدهای رویکرد شیعی وجود دارد؛ زیرا بیشترین بروز و ظهور غلو و غالبان در میان شیعیان بوده و در گذر تاریخ غلو بیشتر نسبت به امام علی(ع) و دیگر ائمه شیعی رخ داده است. با این حال نباید از این نکته غافل بود که جریان غلو همواره از سوی جریان‌های معتدل شیعی طرد شده و خارج از حوزه تشیع و حتی اسلام دانسته شده است. غالبان در ضایع کردن چهره تشیع نقشی اساسی داشته‌اند و به همین دلیل امامان شیعه(ع) به صراحت با جریان انحرافی غلو مخالفت کردند و عقاید درست و حد و مرز اعتقادات صحیح دینی خویش را آشکار ساختند. اطلاعات تفصیلی درباره‌ی غالبان و عقاید آنان در کتب *فرق الشیعه و المقالات و الفرق آمده است* (ر.ک: نوبختی، ۱۳۸۶: ۳۷ به بعد؛ اشعری قمی، ۱۳۸۷: ۹۳ به بعد).

در باره بروز و ظهور نشانه‌های تشیع غالبانه در بین پارسیان آذربایجان، اشاره به چند نکته ضروری است. نکته اول اینکه در بین ائمه مورد قبول این گروه، نام «محمدبن حنفیه»^۱ دیده می‌شود (ر.ک: همدانی، ۱۳۸۷: ۱۵۰) محمدبن علی بن ابیطالب مشهور به محمدبن حنفیه پیشوای معنوی «کیسانیه» بود. کیسانیه فرقه‌ای از شیعیان بودند که بعد از امام علی(ع) به امامت محمدبن حنفیه قائل بودند؛ زیرا او در جنگ جمل با وجود حضور امام حسن(ع) و امام حسین(ع)، پرچمدار پدرش علی(ع) بود (اشعری قمی، ۱۳۸۷: ۷۷-۷۹؛ نوبختی، ۱۳۸۶: ۲۵-۲۶). مهدویت، حلول و تناسخ و باطنی‌گرایی از جمله اندیشه‌های نسبت داده شده به کیسانیه است (ر.ک: اشعری قمی، ۱۳۸۷: ۸۲-۸۹؛ نوبختی، ۱۳۸۶: ۲۹-۳۶). نکته مهم اینکه

1 محمدبن حنفیه از مادری به نام خوله، از خاندان بنی حنفیه زاده شد و به همین سبب به ابن حنفیه شهرت یافت.

از زوایه تکامل و تحول عقیدتی، گویا غالبان نخستین کسانی بوده‌اند که به غیبت و رجعت محمد بن حنفیه گراییده بودند. چنان که مدرسی طباطبایی می‌نویسد همین «اعتقاد در میاد سواد اعظم مسلمانان با نام غلو شناخته شده و هواداران آن به عنوان غلات خوانده می‌شدند و این، مفهوم نخستین آن کلمه بود» (مدرسی طباطبایی، ۱۳۸۹: ۶۰). بنابراین می‌توان گفت از این جهت پارسیان آذربایجان به شدت تحت تأثیر جریان غلو قرار داشته‌اند.

سلمان فارسی نیز در اندیشه‌های پارسیان جایگاه والایی داشته است. براساس گزارش جامع‌التواریخ پارسیان معتقد بودند: «محمد و علی و سلمان هر سه اله‌اند. وقتی در یک شخص ظهور کنند و گاهی به دو، و گاهی به سه» (همدانی، ۱۳۸۷: ۱۴۹). می‌دانیم که سلمان فارسی در بین برخی از غالبان شیعه جایگاه برجسته‌ای داشته است. اشعری قمی نقل می‌کند: «فرقه‌ای از گزافه‌گویان (غالبان) در ظاهر دعوت تشیع را پذیرفتند و در باطن به دین مجوس (که در فرهنگ اسلامی به دین زردشتی و شعبات آن گفته شده است) باقی ماندند. گفتند سلمان پروردگار است و محمد (ص) از طرف او دین تشریح کرده و مردم را به آن دعوت نموده است. سلمان همیشه خود را برای پیروان ادیان ظاهر می‌کرده است. این گروه در همه مسائل و عقاید از راه مذهب مجوس رفتند» (اشعری قمی، ۱۳۸۷: ۱۳۰؛ همچنین ۱۲۳، ۱۲۷). این نکته نیز می‌تواند نشانگر تأثیر پذیری و چه بسا ارتباط پارسیان با گروه‌های غالی شیعه تلقی شود.

علاوه بر نکات گفته شده که نشانگر وجود اندیشه‌های تشیع غالبانه در بین پارسیان آذربایجان است، می‌دانیم که تفکر غالبان در چند مشخصه عمده رخ می‌نماید که برخی از مهم‌ترین آنها عبارت‌اند از: اندیشه حلول و تجسم، تناسخ و گرایش به الحاد و اباحی‌گری. نشانه‌هایی از بروز و ظهور تمامی این مشخصه‌ها در میان پارسیان نیز دیده می‌شود. «اندیشه حلول و تجسم» بدین معنی است که غالبان به فراخور اعتقاداتشان، برخی از امامان را خدا خواندند و به حلول روح الهی و مجسم شدن این روح در آنها عقیده یافتند (صابری، ۱۳۸۴: ۲۷۰/۲). پارسیان معتقد بوده‌اند: «محمد و علی و سلمان هر سه اله‌اند» و اینکه هر کس «ابوالعلاء و یوسف را خدای داند از روی [تناسخ] به صورت مردی بازآید و به عکس این چون بمیرند به صورت سبع بازآیند» (همدانی، ۱۳۸۷: ۱۴۹).

مقصود از اندیشه «تناسخ» آن است که روح از بدن انسانی به بدن انسان دیگر منتقل می‌شود و آنکه به ظاهر او را مرده پنداشته‌ایم نمی‌میرد، بلکه روح او در انسانی دیگر حلول

می‌کند. این اندیشه که آن را یکی از اصول مشترک میان همهٔ فرقه‌های غالبان می‌دانند (صابری، ۱۳۸۴: ۲/۲۷۱)، در بین پارسیان آذربایجان نیز به وضوح قابل مشاهده است. همدانی معتقد است پیروان این فرقه بازگشت به سرای دیگر و رستاخیز و رویدادهای پس از آن را در پرتو نظریهٔ خود درباره تناسخ تفسیر می‌کردند: «و در حال بعث و نشر و مبدأ و معاد تناسخ گویند». این گروه معتقد بودند پادشاهان ایران (فرس) امام بوده‌اند و امامت از آنان به محمد(ص) و علی(ع) و محمدبن حنفیه و ابراهیم بن محمد عباسی و ابومسلم و مطهر رسیده است (ر.ک: همدانی، ۱۳۸۷: ۱۵۰).

گرایش به «الحاد و اباحی‌گری» از دیگر صفاتی است که برخی منابع فرقه‌شناختی سنی در برخی موارد به گروه‌هایی از غالبان نسبت می‌دهند (صابری، ۱۳۸۴: ۲/۲۷۲). این مشخصه نیز براساس گزارش جامع‌التواریخ در بین پارسیان رایج بوده است. همدانی می‌نویسد این اعتقاد در میان پارسیان وجود داشت که «ناموس شریعت» برای اهل ظاهر است و حلال و حرامی وجود ندارد «پس ترک اقامت نماز و روزه باید کردن». همچنین براساس این گزارش، پارسیان معتقد بودند: «زنان خود آب خانه‌ای‌اند که هر تشنه‌ای باز خورد و مهر و عقد چه باشد و دختران بر پدر و برادر حلال‌اند». بدین‌گونه گویا پارسیان بسیاری از محرّمات را حلال محسوب می‌داشتند و معتقد بودند: «دوزخ و بهشت اینجاست، دیگر نیست» (همدانی، ۱۳۸۷: ۱۴۹).

نکته‌ای که نباید در رابطه با بروز و ظهور اندیشه‌های غالبانه در میان پارسیان آذربایجان مورد غفلت قرار گیرد این است که مطابق گزارش برخی از منابع فرقه‌شناختی، در قرن ششم هجری گروه‌هایی از غلات شیعه در آذربایجان زندگی می‌کردند. اهمیت این نکته از آن روست که همچنان که می‌توان بروز اندیشه‌های ایران باستانی در میان پارسیان را به خرم‌دینان - که آذربایجان از مناطق اصلی حضور آنان بود - نسبت داد و حتی بر مبنای آن، پارسیان را از باقیمانندگان پیروان خرم‌دینان محسوب کرد، می‌توان بروز و ظهور اندیشه‌های غالبانه در میان پارسیان را نیز نشأت گرفته از گروه‌های غالبی شیعه دانست که در این مقطع زمانی در آذربایجان زندگی می‌کردند و چه‌بسا بتوان احتمال وابستگی پارسیان به این گروه‌ها را نیز مطرح کرد؛ هرچند که به سبب ابهامات موجود در این گزارش‌ها که در ادامه از کتب ملل و نحل شهرستانی و تبصرة العوام فی معرفة مقالات الانام نقل خواهند شد، نمی‌توان با قاطعیت به این امر قائل شد. شهرستانی در کتاب ملل و نحل (تألیف ۵۲۱ق) می‌نویسد: غالبان

شیعه در آذربایجان لقب «دقلیه» داشته‌اند (شهرستانی، ۱۳۷۳: ۱/۲۳۱-۲۳۲). با این حال، او به‌طور دقیق مشخص نمی‌کند که غالیان آذربایجان به کدام یک از گروه‌های یازده‌گانه‌ای که او به عنوان زیرشاخه‌های غلات ذکر کرده است (ر.ک: شهرستانی، ۱۳۷۳: ۱/۲۳۲-۲۵۳)، مربوط می‌شوند.

در کتاب *تبصرة العوام فی معرفة مقالات الانام* نیز اشاراتی به غالیان شیعه در آذربایجان شده است. *تبصرة العوام* کتابی به فارسی دربارهٔ ادیان و مذاهب و متعلق به اواخر قرن ششم و اوایل قرن هفتم است که الگوی دینی ایران عصر سلجوقی را با تفصیل بیشتری به ما نشان می‌دهد (بوئل و دیگران، ۱۳۸۷: ۲۷۲/۵). در این اثر نیز از گروهی با عنوان «قولیه» یاد شده است که گویا از غلات شیعه بوده‌اند (ر.ک: ابن‌داعی حسنی رازی، ۱۳۱۳: ۱۸۰). محققان معاصر در بیان ماهیت دقیق این گروه، نظرات متفاوتی ابراز داشته‌اند. برخی «قولیه» را نام شیعه عباسیه^۱ در آذربایجان دانسته‌اند؛ بعضی نیز احتمال داده‌اند که با توجه به دیگر اسامی ذکر شده در *تبصرة العوام*، می‌توان گفت قولیه نام دیگر خرمیه و باطنیه بوده که گاه بر اسماعیلیان اطلاق می‌شده است و در صورت توسعه، می‌توان آن را نام عموم شیعیان دانست (ر.ک: خمینی، ۱۳۹۰: ۲/پانوشت ص ۱۰۹۹). عباس اقبال نیز در کتاب *خاندان نوبختی*، «قولیه» را از القاب غلات در آذربایجان - به‌طور عام - دانسته است (اقبال آشتیانی، [بی‌تا]: ۲۶۱).

فارغ از گزارش‌های منابع فرقه‌شناختی در مورد ماهیت دقیق این گروه از شیعیان، آنچه مهم است اینکه در همان دورانی که پارسیان در آذربایجان زندگی می‌کردند، گروه‌های غالی نیز در این منطقه حضور داشته‌اند. با توجه به مشابهت برخی از عقاید پارسیان با این گونه از اندیشه‌های غالیان، نباید احتمال تأثیر‌گذاری این گروه‌های غالی بر پارسیان آذربایجان و چه‌بسا ارتباط آنان را از نظر دور داشت.

گفتنی است که برخی از نویسندگان خواسته‌اند بین غالیان و اندیشه‌های ایرانی - دو جنبه‌ای که هر دو در اندیشه‌های پارسیان دیده می‌شود - پیوند برقرار کنند. الدوری می‌نویسد: در اواخر دورهٔ اموی تلاش‌های غالیان فزونی گرفته و آنان به میراث مجوسی تمسک کرده‌اند (الدوری، ۱۹۶۲: ۳۵). فیاض نیز بدین نکته اشاره کرده است (فیاض، ۱۴۰۶: ۸۸). در

۱ «شیعه عباسی» شیعیان طرفدار امامت و خلافت اولاد عباس بن عبدالمطلب می‌باشند. شیعیان عباسی نسبت نزدیکی با کیسانیان داشتند؛ زیرا برخی از آنان معتقد بودند امامت از طریق محمد بن حنفیه به عباسیان رسیده است (ر.ک: اشعری قمی، ۱۳۸۷: ۱۳۴-۱۳۶؛ نوبختی، ۱۳۸۶: ۴۶-۵۱).

تاریخ ایران کمبریج آمده است: وقتی در کتاب فضائح الروافض آمده است که شیعیان، زرتشتیانی در زی و ظاهر مسلمانی هستند، اتهام کهنه‌ای را تکرار می‌کند که سرمنشأ برخی از دعاوی بی‌پایه امروزی درباره شباهت میان تشیع و آیین زرتشت است (بوویل و دیگران، ۱۳۸۷: ۲۷۳/۵-۲۷۴). می‌توان گفت التقاط اندیشه‌های ایرانی (از گونه باستانی آن) با برخی اندیشه‌های غالبان شیعه که نزد گروه‌هایی نظیر پارسیان آذربایجان به وضوح قابل مشاهده است، سبب این گونه نظرات شده است (جهت اطلاعات بیشتر در این زمینه و نقد این گونه نظرات، ر.ک. به: جعفریان، ۱۳۸۸: ۱۴۳-۱۴۶).

سرانجام پارسیان

براساس گزارش جامع‌التواریخ هنگامی که اختلافات عقیدتی میان اسماعیلیان نزاری الموت و پارسیان آذربایجان که به کیش نزاری گرویدند علنی شد، نزاریان الموت «چند کس را بگرفتند تا به چوب و شکنجه اقرار کردند. ابوالعلاء و یوسف را بگرفتند، روز شنبه نهم ماه ربیع‌الآخر سنه سبع و ثلاثین و خمس مائه (۵۳۷ق)، نعوذ بالله من الحور بعد الکور، تا اقرار کردند و توبت و ندامت و انابت نمودند، مفید نبود. هر دو را بکشتند و بسوزانیدند و تا یک سال اتباع و اشیاع ایشان را می‌کشتند» (همدانی، ۱۳۸۷: ۱۴۹). در واقع، از هنگامی که پارسیان در دوران حسن صباح به‌طور رسمی به کیش اسماعیلی گرویدند تا این زمان که دوران زعامت محمدبن بزرگ امید (۵۵۷-۵۳۲ق) بود، آنان توانستند در ذیل حکومت نزاریان الموت به حیات خود ادامه دهند تا اینکه در این دوران با سرکوبی شدید نزاریان مواجه شدند؛ به گونه‌ای که براساس نقل همدانی، پس از قتل رهبرانشان ابوالعلاء و یوسف در ۵۳۷ق، قتل پیروان آنها نیز تا یک سال ادامه یافت که این امر می‌تواند نشانگر تعداد زیاد پارسیان و طرفداران آنان باشد. از آن پس در منابع تاریخی و فرقه‌شناختی نامی از «پارسیان» به میان نیامد و نمی‌توان ذیل عنوان خاص «پارسیان» گزارشی از حیات آنان را در منابع مختلف یافت. با این حال، نمی‌توان این امر را به معنای نابودی کامل این گروه تلقی کرد؛ زیرا روایت‌هایی وجود دارند که هرچند به‌طور مستقیم از «پارسیان» نام نمی‌برند، اما به احتمال بسیار مربوط به ادامه حیات و فعالیت پارسیان در شکل و قالبی دیگر می‌باشند.

نخستین نکته‌ای که در این راستا جالب توجه می‌نماید، شباهت برخی اندیشه‌های اسماعیلیان الموت در زمان «دور قیامت»، در چند دهه بعد از سرکوبی پارسیان، با برخی از

افکار پارسیان آذربایجان است. می‌دانیم که با ایجاد دور قیامت در الموت توسط امام اسماعیلی حسن بن محمد (۵۶۱-۵۶۰ق)، شریعت به کلی کنار گذاشته شد که به‌ویژه این جنبه، شباهت بسیاری با اندیشه‌های پارسیان آذربایجان دارد. گفته شده است که حسن بن محمد بر اساس نظریه «برپایی قیامت»، قائل به اباحی‌گری مطلق شد و به کلی شریعت را کنار گذاشت (برای اطلاع بیشتر ر.ک. به: جوینی، ۱۳۸۵: ۲۳۷/۳-۲۳۹؛ همدانی، ۱۳۸۷: ۱۶۱-۱۶۵؛ مستوفی، ۱۳۶۴: ۵۲۲-۵۲۳؛ لوئیس، ۱۳۶۲: ۲۳۲-۲۳۵؛ دفتری، ۱۳۷۶: ۴۴۱-۴۴۶). جوینی می‌نویسد: «حسن جایها گفته است چه به تعریض و چه به تصریح که همچنان که در دور شریعت اگر کسی طاعت و عبادت نکند و حکم قیامت به کار دارد که طاعت و عبادت روحانی پندارد، او را به نکال و سیاست مأخوذ دارند و سنگسار کنند. اگر کسی در دور قیامت، حکم شریعت به کار دارد و بر عبادات و رسوم جسمانی مواظبت نماید، نکال و قتل و رجم و تعذیب بر او واجب‌تر باشد». (جوینی، ۱۳۸۵: ۲۳۸/۳). همچنان که پیشتر اشاره شد، پارسیان نیز بعد از مدتی بر این امر قائل شدند که «ناموس شریعت برای ظاهریان است» و بدین سبب «بر جمله، تمامت محرّمات را حلال داشتند» و روزه و نماز را نیز ترک گفتند و بدین‌گونه انجام تکالیف شرعی را فرو گذاشتند (ر.ک: همدانی، ۱۳۸۷: ۱۴۹).

دومین گزارش قابل تأمل در این زمینه، روایتی است که حمدالله مستوفی نویسنده نزهة القلوب نقل کرده است. او ذیل عنوان منطقه «رودبار»، ضمن اینکه آگاهی‌هایی درباره برخی قلاع اسماعیلیه در این منطقه ارائه می‌دهد، به نکته‌ای مهم نیز اشاره می‌کند. او که غالباً به مذهب مردمان مناطقی که به شرح آنها پرداخته است، اشاره‌هایی دارد، در مورد مذهب مردمان رودبار می‌نویسد: ساکنان رودبار پیرو مذهب باطنیان (اسماعیلیان) بودند، بخشی از آنان را «مراغیان» می‌خواندند که به مزدکیان منسوبند؛ حال آنکه ساکنان آن دیار خود را مسلمان می‌شمارند (مستوفی، [بی‌تا]: ۶۶-۶۷؛ همچنین ر.ک: یارشاطر، ۱۳۶۲: ۱۹). گفته شده است که مراغیان رودبار، اخلاف مهاجرانی از پیروان بابک خرم‌دین بودند که از مراغه به رودبار الموت نقل مکان کرده بودند (Bausani, 1968: 5/549؛ همچنین ر.ک. به: یارشاطر، ۱۳۶۲: ۲۰-۱۹؛ ستوده، ۱۳۸۵: ۴۶۰؛ عسگری، ۱۳۸۰: ۱۱۰-۱۱۱؛ مشکور، ۱۳۷۵: ۴۰۱). بنابراین می‌توان احتمال داد که شاید مراغیان از مردمان مراغه بوده‌اند. در گزارش‌های مربوط به «مراغیان» چند کلیدواژه مهم وجود دارد که بر مبنای آنها از گروهی از مردم «آذربایجان» (به‌طور خاص مراغه) سخن گفته شده است که از «مزدکیان» و «پیروان بابک خرمی» بودند

و با مذهب اسماعیلیه نیز ارتباطاتی داشته‌اند و به رودبار که از مراکز اصلی اسماعیلیان نزاری بوده است، مهاجرت کرده‌اند. با کنار هم گذاشتن این کلیدواژه‌ها می‌توان این نظر را مطرح کرد که به احتمال بسیار «مراغیان» مهاجر به الموت، همان «پارسیان» بودند که بعد از سرکوبی توسط نزاریان الموت در ۵۳۷ق و سال بعد از آن، به اجبار یا به اختیار خود به رودبار مهاجرت کرده‌اند.

در باره سرنوشت گروه‌هایی نظیر پارسیان در دوران بعد از ایلخانان می‌توان گفت از سده نهم به بعد بازماندگان گروه‌هایی نظیر آنان با قزلباشان درهم آمیخته‌اند. گزارش خنجی در قرن نهم از اینکه مردمانی بسیار از طالش و سیاه‌کوه در مذهب اباحه بودند و قواعد شریعت خرم‌دینان بابکی را داشتند، مبتنی بر همین واقعیت است. خنجی در توصیف طرفداران شیخ حیدر صفوی (مقتول در ۸۹۳ق) و افکار آنها عباراتی دارد که قابل تأمل است: «خلقی بسیار از مردم روم و طالش و سیاه‌کوه در موکبش مجتمع گشته، گویند همگان او را معبود خویش می‌دانستند و از وظایف نماز و عبادات اعراض کرده، جنابش را قبله و مسجود خود می‌شناختند. شیخ هم دین اباحت را برای ایشان ترویج داده، قواعد شریعت خرمیان بابکی در میانشان نهاده. از غایت مکاری در سر کلاهی صوفیانه و در بر خرقة‌ای درویشانه و جوشنها در خانه ساخته و تیغها برای جنگ پرداخته» (خنجی، ۱۳۸۲: ۲۶۷). همچنین اشاره برخی منابع به این نکته که قزلباش‌ها منسوب به مزدک و همچنین بابک خرمی بودند و از این رو به «مزدکیه» و «بابکیه» نیز معروف بودند، می‌تواند در این راستا تحلیل شود (ر.ک: ابن‌الحسن الدیلمی، ۱۹۳۸: ۲۵؛ گولپینارلی، ۱۳۶۶: ۱۶۹-۱۷۰)؛ زیرا کاربرد عناوینی نظیر مزدکیه یا بابکیه در این دوران که آنان دیگر حضور فرقه‌ای به معنای خاص آن نداشتند، می‌تواند معطوف به گروه‌هایی نظیر بازماندگان پارسیان باشد که از دیرباز در آذربایجان به این‌گونه عناوین منسوب بوده‌اند. علاوه بر آن، در عقاید قزلباشان نیز مواردی نظیر حلول و خدا شمردن امام علی (ع)، تأویل احکام عبادی، حرمت طلاق و غیره وجود دارد که شباهت بسیاری به عقاید نسبت داده شده به پارسیان - که پیشتر به آنها اشاره شد- دارد (جهت اطلاع از تاریخ و عقاید قزلباشان، ر.ک. به: گولپینارلی، ۱۳۶۶: ۱۷۴-۱۷۵؛ Üzümlü, 2002: 25/ 546). نکته جالب توجه اینکه برخی منابع در توصیف بعضی از پیروان صفویان در قرن نهم از تعبیر «سبعیه» (که یادآور اسماعیلیه است) استفاده کرده و از این امر یاد کرده‌اند که آنان کلاه مخروطی هفت ترک سرخ‌رنگ بر سر می‌کردند و به گونه‌ای از حلول و عقاید غالیانه

معتقد بوده‌اند. این گروه معتقد بوده‌اند که روزه و نماز و حج و زکات واجب نیست (ر.ک. به: اسپناچی پاشازاده، ۱۳۷۹: ۳۶-۳۷). با توجه به شباهت‌های موجود بین عقاید این گروه و افکار پارسیان آذربایجان - به‌ویژه نام آنان که سبیه بوده و یادآور اندیشه‌های اسماعیلیه است که پارسیان مدتی به آن گرویده بودند - می‌توان از این امر نیز به عنوان شاهی بر درآمیختگی احتمالی باقیمانده‌گان پارسیان با قزلباشان یاد کرد.

نتیجه‌گیری

پارسیان گروهی از مردم آذربایجان بودند که نسبت به میراث ملی ایران دلبستگی داشتند و وابستگی فکری و عاطفی خویش نسبت به برخی از جنبه‌های میراث فکری ایران پیش از اسلام را حفظ کرده بودند؛ به همین دلیل نسبت به سیطره اعراب و دستگاه خلافت آنان بر ایران نظر منفی داشتند و نسبت به جریان‌های مخالف آنان همدلی نشان می‌دادند. آنان در اواخر سده دوم و اوایل سده سوم قمری به خرم‌دینان - که از بزرگ‌ترین جنبش‌های ایرانی مخالف سیطره اعراب بر ایران بودند - پیوستند و چه بسا از گروه‌های تشکیل دهنده این جنبش نیز بوده‌اند؛ به‌ویژه آنکه آذربایجان از مهم‌ترین مراکز فعالیت خرم‌دینان در ایران بوده است. از سوی دیگر، به سبب تضاد بین شیعیان و دستگاه خلافت، پارسیان با برخی از گروه‌های منسوب به تشیع، به‌ویژه غالیان شیعه نیز ارتباطاتی داشتند و برخی از افکار و عقاید آنان را اخذ کردند. در اواخر قرن پنجم قمری، اسماعیلیان نزاری که از سرسخت‌ترین دشمنان دستگاه خلافت عباسی بودند، موفق شدند دولت اسماعیلیه نزاری را در ایران تشکیل دهند. در این زمان، پارسیان که مطابق سنت جاری خود، نسبت به جریان‌های مخالف خلافت همدلی نشان می‌دادند، به نزاریان پیوستند و به‌طور رسمی به کیش اسماعیلیه نزاری درآمدند، اما به سبب برخی اختلافات عقیدتی و همچنین رقابت‌های داخلی، روابط نزاریان و پارسیان به درگیری و تنش انجامید. در این زمان، نزاریان که نیازمند وحدت داخلی کامل برای مواجهه با فشارهای شدید بیرونی بودند و بدین جهت چاره‌ای جز سرکوبی جریان‌های ناسازگار داخلی نداشتند، پارسیان را به‌طور کامل سرکوب و رهبران آنها را نیز حذف کردند. به نظر می‌رسد نزاریان الموت پس از سرکوبی پارسیان آذربایجان، برای کنترل و نظارت بیشتر، آنان را به منطقه اصلی نفوذ خود در حومه الموت منتقل کرده بودند. از این پس نامی از گروه خاص «پارسیان» در منابع به چشم نمی‌خورد. البته نباید این امر را به معنای نابودی کامل این

گروه تفسیر کرد؛ زیرا برخی از افکار و عقاید آنان نظیر انکار شریعت، در اوایل نیمه دوم قرن ششم در میان نزاریان الموت فرصتی برای ظهور یافت. همچنین می‌توان گفت بازماندگان پارسیان و برخی افکار و عقاید آنان در دوران بعد از حمله مغولان در جنبش صفویان، به‌ویژه در میان قزلباشان فرصتی برای بروز و ظهور یافته است.

منابع و مآخذ

- ابن اثیر، علی بن محمد (۱۳۸۵ق/۱۹۶۵م)، *الکامل فی التاریخ*، ۱۳ ج، بیروت: دار صادر.
- ابن حوقل، محمد (۱۹۳۸م)، *صورة الارض*، ۲ ج، بیروت: دار صادر، افست لیدن.
- ابن خلدون، عبدالرحمان بن محمد (۱۳۶۳)، *العبر: تاریخ ابن خلدون*، ترجمه عبدالمحمد آیتی، ۶ ج، تهران: مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی.
- ---- (۱۳۷۵)، مقدمه، ترجمه محمد پروین گنابادی، ۲ ج، تهران: علمی و فرهنگی.
- ابن داعی حسنی رازی، سید مرتضی (۱۳۱۳)، *تبصرة العوام فی معرفة مقالات الأنام*، تصحیح عباس اقبال، تهران: مطبعه مجلس.
- اسپناچی پاشازاده، محمد عارف (۱۳۷۹)، *انقلاب الاسلام بین الخواص و العوام*، به کوشش رسول جعفریان، قم: دلیل.
- اشعری قمی، سعد بن عبدالله (۱۳۸۷)، *المقالات و الفرق (تاریخ عقاید و مذاهب شیعه)*، تصحیح متن عربی و تعلیقات محمد جواد مشکور، ترجمه یوسف فضایی، تهران: آشیانه کتاب.
- اقبال آشتیانی، عباس [بی تا]، *خاندان نویختی*، [بی جا]: [بی نا].
- بغدادی، عبدالقاهر (۱۴۰۸ق)، *الفرق بین الفرق*، بیروت: [بی نا].
- بویل، جان اندرو و دیگران (۱۳۸۷)، *تاریخ ایران کیمبریج، از آمدن سلجوقیان تا فروپاشی دولت ایلیخانان*، ترجمه حسن انوشه، ۵ ج، تهران: امیرکبیر.
- بهرامیان، علی [بی تا]، «خرم دینان»، *دائرة المعارف بزرگ اسلامی*، ۲۲ ج، تهران: مرکز دائرة المعارف بزرگ اسلامی.
- تامر، عارف (۱۳۷۷)، *اسماعیلیه و قرامطه در تاریخ*، ترجمه حمیرا زمردی، تهران: جامی.
- جعفریان، رسول (۱۳۸۸)، *تاریخ تشیع در ایران از آغاز تا طلوع دولت صفویه*، تهران: علم.
- جوینی، عظاملک بن محمد (۱۳۸۵)، *تاریخ جهانگشای*، تصحیح محمد قزوینی، ۳ ج، تهران: دنیای کتاب.
- حسین، کامل [بی تا]، *طائفة الاسماعیلیه*، [بی جا]: [بی نا].
- خمینی، سید حسن (۱۳۹۰)، *فرهنگ جامع فرق اسلامی*، ۲ ج، تهران: اطلاعات.
- خنجی، فضل‌الله بن روزبهان (۱۳۸۲)، *تاریخ عالم‌آرای امینی*، تهران: میراث مکتوب.
- دفتری، فرهاد (۱۳۷۶)، *تاریخ و عقاید اسماعیلیه*، ترجمه فریدون بدره‌ای، تهران: نشر و پژوهش فرزانه روز.

- الدورى، عبدالعزیز (۱۹۶۲م)، *الجدور التاريخية للشعوبية*، بیروت: [بی نا].
- دیلمی، محمد بن الحسن (۱۹۳۸)، *قواعد عقاید آل محمد*، استانبول: نشر توسط ر. استورث مان.
- دینوری، ابوحنیفه (۱۳۸۳)، *اخبار الطوال*، ترجمه محمود مهدوی دامغانی، تهران: نشر نی.
- ستوده، منوچهر (۱۳۸۵)، *نامه ایلات و عشایر و طوائف*، تهران: مرکز دائرة المعارف بزرگ اسلامی.
- سیوری، راجر مروین (۱۳۸۷)، *ایران عصر صفوی*، ترجمه کامییز عزیزى، تهران: نشر مرکز.
- شترن، س. م. (۱۳۴۵)، «نخستین داعیان اسماعیلی در شمال غرب ایران و خراسان و ماوراءالنهر»، ترجمه فریدون بدره‌ای، *نشریه دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تهران*، ش ۵۳، صص ۲۳-۶۹.
- شهرستانی، محمد بن عبدالکریم (۱۳۷۳)، *توضیح الملل*، ترجمه کتاب الملل و النحل شهرستانی، تحریر نو مصطفی خالقداد هاشمی، تحقیق و تصحیح سید محمدرضا جلالی نائینی، تهران: اقبال.
- صابری، حسین (۱۳۸۴)، *تاریخ فرق اسلامی*، ج ۲، تهران: سمت.
- صدیقی، غلامحسین (۱۳۷۲)، *جنبش‌های دینی ایرانی در قرن‌های دوم و سوم هجری*، تهران: پازنگ.
- عسگری، نصرالله (۱۳۸۰)، «فرهنگ مراغیان ساکن در رودبار الموت»، *فصلنامه تحقیقات جغرافیایی*، ۲ ش، صص ۱۰۸-۱۱۸.
- فیاض، عبدالله (۱۴۰۶)، *تاریخ الامامیه و اسلافهم من الشیعه*، بیروت: مؤسسه الاعلمی للمطبوعات.
- گولپینارلی، عبدالباقی (پاییز ۱۳۶۶)، «قزلباش»، ترجمه وهاب ولی، *فرهنگ*، ش ۱، صص ۱۶۹-۱۸۴.
- لوئیس، برنارد (۱۳۶۲)، *اسماعیلیان*، ترجمه فریدون بدره‌ای، تهران: توس.
- مادلونگ، ویلفرد (۱۳۸۱)، *فرقه‌های اسلامی*، ترجمه ابوالقاسم سری، تهران: اساطیر.
- مجهول المؤلف [بی تا]، *مجموع التوارخ و التخصص*، تصحیح ملک الشعراء بهار، تهران: کلاله خاور.
- مدرسی طباطبایی، حسین (۱۳۸۹)، *مکتب در فرایند تکامل*، ترجمه هاشم ایزدپناه، تهران: کویر.
- مستوفی، حمدالله (۱۳۶۴)، *تاریخ گزیده*، تصحیح عبدالحسین نوایی، تهران: امیرکبیر.
- ---- [بی تا]، *نزهة القلوب*، تصحیح محمد دبیر سیاقی، تهران: طهوری.
- مسعودی، علی بن‌الحسین (۱۳۷۴)، *مروج الذهب و معادن الجواهر*، ترجمه ابوالقاسم پاینده، ج ۲، تهران: علمی و فرهنگی.
- مسکویه رازی، احمد بن محمد (۱۳۷۶)، *تجارب الامم*، ج ۶، ترجمه علی نقی منزوی، تهران: توس.
- مشکور، محمدجواد (۱۳۷۵)، *فرهنگ فرق اسلامی*، مشهد: بنیاد پژوهش‌های اسلامی.
- مقدسی، مطهر بن طاهر (۱۳۷۴)، *البدء و التاریخ*، ترجمه محمدرضا شفیعی کدکنی، تهران: آگه.
- مکنزی، دن. (۱۳۷۳)، *فرهنگ کوچک زبان پهلوی*، ترجمه مهشید میرفخرایی، تهران: [بی نا].
- نظام‌الملک، حسن بن علی (۱۳۴۷)، *سیرالملوک (سیاست‌نامه)*، به اهتمام هیوبرت دارک، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
- نوبختی، حسن بن موسی (۱۳۸۶)، *فرق الشیعه*، ترجمه و تعلیقات محمدجواد مشکور، تهران: علمی و فرهنگی.

- هاجسن، مارشال گودوین سیمز (۱۳۸۷)، فرقه اسماعیلیه، ترجمه فریدون بدره‌ای، تهران: علمی و فرهنگی.
- همدانی، رشیدالدین فضل‌الله (۱۳۸۷)، جامع التواریخ (اسماعیلیان)، تصحیح و تحشیه محمد روشن، تهران: میراث مکتوب.
- یارشاطر، احسان (۱۳۶۲)، «کیش مزدکی»، ایران‌نامه، ش ۵، صص ۶-۴۲.

- Bausani, Alessandro (1968), *Religion under the Mongols*, vol.5, ed.J.A. Boyle, Cambridge.
- Üzüm, İlyas (2002), «KIZILBAŞ», *İslâm Ansiklopedisi*, İstanbul: Milli Eğitim Basımevi, cilt.25, sayfa, 546-557.
- Yarshater, E. (1983), *Mazdakism, The Cambridge History of Iran*, Cambridge: Cambridge university Press.



